

هو الله البهي الابهي - جواهر توحيد و لطائف تحميد

حضرت بهاء الله

اصلي فارسي



﴿هو الله البهي الابهي﴾

جواهر توحيد و لطائف تحميد متصاعد بساط حضرت سلطان بيثال و مليک ذوالجلالی است که حقایق ممکنات و دقایق و رقایق اعیان موجودات را از حقیقت نیستی و عدم در عوالم هستی و قدم ظاهر فرمود و از ذلت بعد و فنا نجات داده بملکوت عزت و بقا مشرف نمود و این نبود مگر بصرف عنایت سابقه و رحمت منبسطه خود چنانچه مشهود است که عدم صرف را قابلیت و استعداد وجود نشاید و فانی بحت را لیاقت کون و انوجاد نباید و بعد از خلق کل ممکنات و ایجاد موجودات تجلی اسم یا مختار انسان را از بین آمم و خلایق برای معرفت و محبت خود که علت غائی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود چنانچه در حدیث قدسی مشهود و مذکور است و بخلعت مکرمت لقد خلقنا الانسان في أحسن تقويم و برداء عنایت و موهبت فتبارک الله أحسن الخالقین مفتخر و سرافراز فرمود زیرا کینونت و حقیقت هر شئی را باسمى از اسماء تجلی نمود و بصفی از صفات اشراق فرمود مگر انسان را که مظهر کل اسماء و صفات و مرآت کینونت خود قرار فرمود و باین فضل عظیم و مرحمت قدیم خود اختصاص نمود و لکن این تجلیات انوار صبح هدایت و اشراقات انوار شمس عنایت در حقیقت انسان مستور و محجوبست چنانچه شعله و اشعه و انوار در حقیقت شمع و سراج مستور است و تابش درخشش آفتاب جهانتاب در مرایا و مجالی که از زنگ و غبار شئون بشری تیره و مظلم گشته مخفی و مهجور است حال این شمع و سراج را افروزنده باید و این مرایا و مجالی را صیقل دهنده شاید و واضح است که تا ناری مشتعل ظاهر نشود هر گز سراج نیفرورد و تا آینه از زنگ و غبار ممتاز نگردد صورت و مثال و تجلی و اشراق شمس بی امس در او منطبق نشود و چون ما بین خلق و حق و حادث و قدیم و واجب و ممکن بهیچوجه رابطه و مناسبت و موافقت و مشابهنه نبوده و نیست لهذا در هر عهد و عصر کینونت ساذجی را در عالم ملک و ملکوت ظاهر فرماید و این لطیفه ربانی و دقیقه صمدانی را از دو عنصر خلق فرماید عنصر ترابی ظاهری و



ORIGINAL

عنصر غیبی الهی و دو مقام در او خلق فرماید یک مقام حقیقت که مقام لا ینطق الا عن الله ربّه است که در حدیث میفرماید: "لی مع الله حالات أنا هو وهو أنا إلا أنا وهو هو" و همچنین: "قف یا محمد أنت الحیب و أنت المحبب" و همچنین میفرماید: "لا فرق بینک و بینهم إلا أنهم عبادک" و مقام دیگر مقام بشریت است که میفرماید: ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ و ﴿قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾ و این کینونات مجردّه و حقایق منیره و وسایط فیض کلیه‌اند و بهدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافین را باهامات غیبیه و فیوضات لا ربیبه و نسائم قدسیه از کدورات عوالم ملکیه سازج و منیر گردانند و افتده مقرّین را از زنگار حدود پاک و منزّه فرمایند تا ودیعه الهیه که در حقایق مستور و مخفی گشته از حجاب ستر و پرده خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر الهی سر بر آرد و علم ظهور بر اتلال قلوب و افتده بر افرازد و از این کلمات و اشارات معلوم و ثابت شده که لابد در عالم ملک و ملکوت باید کینونت و حقیقتی ظاهر گردد که واسطه فیض کلیه مظهر اسم الوهیّت و ربوبیت باشد تا جمیع ناس در ظل تربیت آن آفتاب حقیقت تربیت گردند تا باین مقام و رتبه که در حقایق ایشان مستودع است مشرف و فایز شوند اینست که در جمیع اعهاد و ازمان انبیاء و اولیاء با قوت ربّانی و قدرت صمدانی در میان ناس ظاهر گشته و عقل سلیم هر گز راضی نشود که نظر ببعضی کلمات که معانی آن را ادراک نموده این باب هدایت را مسدود انگارد و از برای این شمس و انوار ابتدا و انتهائی تعقل نماید زیرا فیضی اعظم از این فیض کلیه نبوده و رحمتی اکبر از این رحمت منبسطه الهیه نخواهد بود و شکی نیست که اگر در یک آن عنایت و فیض او از عالم منقطع شود البتّه معدوم گردد لهذا لم یزل ابواب رحمت حق بر وجه کون و امکان مفتوح بوده و لا یزال امطار عنایت و مکرمت از غمام حقیقت بر اراضی قابلیات و حقایق و اعیان متراکم و مفیض خواهد بود اینست سنت خدا من الأزل الی الأبد و لکن بعد از ظهور این طلعات قدسیه در عالم ظهور و شهاده بعضی از نفوس و برخی از ناس که گروهی بظلمت و جهل که ثمرات افعال خودشان است مبتلا گردند و گروهی بزخارف فانیه مشغول شوند و چون آن جمال غیبی جمیع ناس را بانقطاع کل و انفاق کل دعوت مینماید لهذا اعراض نمایند و باید از اذیت دست درازی نمایند و از انجائیکه این سلاطین وجود در ذرّ عما و عوالم ارواح بکمال میل و رغبت جمیع بلایا را در سبیل حق قبول نمودند لهذا خود را تسلیم در دست اعدا نمایند بقسمیکه آنچه بتوانند از ایذا و اذیت بر اجساد و اعضاء و جوارح این کینونات مجردّه در عالم ملک و شهاده ظاهر سازند و چون مؤمنین و محبّین بمنزله اغصان و اوراق این شجره مبارکه هستند لهذا هر چه بر اصل شجره وارد گردد البتّه بر فرع و اغصان و اوراق وارد آید اینست که در جمیع اعصار اینگونه صدمات و بلایا از برای عاشقان جمال ذوالجلال بوده و خواهد بود و در وقتی نبوده که این ظهورات عزّ احدثیه در عالم ملکیه ظاهر شده باشند و اینگونه صدمات و بلایا و محن نبوده و لکن اگر چه در ظاهر اسیر و مقتول و مطرود بلاد گشتند اما در باطن بعنایت خفیه الهیه مسرورند و اگر از راحت جسمانی و لذت جسدی مهجور ماندند و لکن براحت روحانی و لذایذ فوا که معانی و ثمرات جنت قدسی ملتذ و متنعم گردند و اگر ناس بدیده بصیرت ملاحظه نمایند مشهود شود که این محن و بلایا و مشقت و رزایا که بر مخلصین و مؤمنین نازل و وارد است عین راحت و حقیقت نعمت است و این راحت و عزّت

معرضین از حقّ نفس مشقّت و عذاب و زحمت است زیرا که نتیجه و ثمره این بلایا راحت کبری و علّت وصول برفرف اعلی است و پاداش و اثر این راحت زحمت و مشقّت عظمی است و سبب نزول در درک سفلی پس در هیچ وقت و أحيان از نزول بلایا و محن محزون نباید بود و از ظهورات قضایا و رزایا مهموم و مغموم نشاید شد بلکه بعروة الوثقّای صبر باید تمسّک جست و بحبل محکم اصطبار تشبّث نمود زیرا أجر و ثواب هر حسنه را پروردگار باندازه و حساب قرار فرموده مگر صبر را که میفرماید: ﴿إِنَّمَا يُوفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ آقا میرزا اسمعیل را بکمال شوق و اشتیاق طالب و ذاکرم ان شاء الله همیشه در ظلّ عنایت حق ساکن و مستریح باشی

مقصود از تحریر اظهار حبّ بود بر معانی و لکن قلم و مداد هر دو بیگانه و شمع و پروانه خارج از این افسانه معانی مکنونه باین افسانه نرسد چگونه الفاظ از عهده بر آید رسوم عوالم روح رسمی تازه دارد و اسمی بی اندازه اسامی این کور محدود و مراسم آن کور مقدّس از دور و طور پر معنوی برگشا و جمیع ممالک را چون برق طی کن میدان چشم را وسیع نما و فضل لن یری مشاهده کن گل در آب اندازی غرق شود و گل بر آب افکنی چون تاج بر فرق آب قرار گیرد یعنی ظهور و بقا خوشتر از بطون و فنا و معنی دیگر ثقل حدود غرق نماید پس باید از ثقل ملک فارغ شد و چون گل در همین هیکل بروجه ملک باقی ماند آنچه در متن جناب مرقوم فرمودند جایزه و لعمری بقا در این ایام محبوب و فنا مردود